



حسن دولت آبادی
براساس داستانی به همین نام
نوشته‌ی محبوبه دشتی

تصویرگر: میثم موسوی

بلندگوی قدیمی حرف‌های



صحنه، اتاق ناظم مدرسه است. هیاهوی دانش‌آموزان در زنگ تفریح، از حیاط مدرسه شنیده می‌شود. ندا کنار پنجره ایستاده است. او صدابری (میکروفونی) را کنار دهان خود گرفته و وانمود می‌کند که دارد به بچه‌ها تذکر می‌دهد. پرچمی در کنار اتاق هست. دانش‌آموزی با فاصله از ندا، در جایی از اتاق پنهان شده است و به جای پرچم صحبت می‌کند.

ندا (رو به حیاط مدرسه): «آهای آهای! این قدر وَرجه‌ورجه نکنید! زنگ تفریح، نه زنگ ورزش. با تو هستم! مریم! گوش کن! این قدر ندو! همه گوش کنید! خانم ناظم گفت امروز نوبت منه که زنگ تفریح مواظبتون باشم و اشتباهاتون رو تذکر بدم. خُب

شخصیت‌های نمایش:

ندا / صدای پرچم / صدای
سارا / صدای فرزانه / صدای
دانش‌آموزان
ابزار نمایش:
پرچم / میز /
صدابری (میکروفون)



نوبتیه دیگه. آهای باران! آشغال نریز. باران...! باران...!
اون دستمال کاغذی رو از روی زمین بردار. حیاط
مدرسه رو کثیف کردی. باران! فهمیدی؟
صدای پرچم: «وای! این چه کاریه ندا؟»
ندا: «کی بود؟ (با تعجب به اطراف نگاه می‌کند). غیر
از من توی این اتاق که کسی نیست!»
ندا باز هم تذکر می‌دهد: «این چه طرز آب خوردنه
یاسمین؟ اروم‌تر! آب خوردن هم بلد نیستی؟ ممکنه
خفه بشی.»
صدای پرچم: «ندا، این طور حرف زدن و تذکر دادن اصلاً
خوب نیست.»
ندا: «عجب! کی داره با من حرف می‌زنه؟»

صدای پرچم: «من!»
ندا: «تو؟ تو کی هستی؟»
صدای پرچم: «پرچم.»
ندا (به سمت پرچم می‌رود و با تعجب به او نگاه می‌کند): «پرچم؟! یه پرچم داره با من حرف می‌زنه؟!
خیلی عجیبه!»
صدای سارا از بیرون شنیده می‌شود.
صدای سارا: «چرا نمیای مثل همیشه بازی کنیم ندا؟»
ندا: «سارا، من الان جانشین خانم ناظمم. چطور
نمی‌فهمی؟»
صدای سارا: «هههه! چه خنده دار! کاش مثل خانم
ناظم درست تذکر می‌دادی!»
ندا: «سارا بهتره به جای خندیدن به من، ادب داشته
باشی!»
صدای سارا: «تو به من گفتی بی ادب. ولی ما با هم
دوستیم.»
ندا: «اصلاً مهم نیست. فقط بی ادب نباش.»
صدای چند دانش‌آموز که با هم بگویند می‌کنند،
شنیده می‌شود.
صدای دانش‌آموزان: «سارای بی ادب...!» (تکرار
می‌کنند).
صدای سارا (که بغض کرده است): «نه، من بی ادب
نیستم. امّا تو باعث شدی بچه‌ها به من بگن بی ادب.
دیگه نمی‌خوام با تو دوست باشم.»
ندا: «کجا می‌ری؟»
صدای سارا: «می‌رم توی کلاس. از دست تو...! آه...!»
ندا (با خود): «چه بد شد.»
دوباره با صدای بلند فریاد می‌زند: «فرزانه...! فرزانه!
چرا نمی‌فهمی؟ نرو توی باغچه! گل‌ها را لگد
می‌کنی.»
صدای فرزانه: «خودکارم توی باغچه افتاده.»
صدای پرچم: «روش تذکر دادنت خیلی بده.»
ندا (به پرچم): «اگه سارا دیگه نخواه دوست من باشه
چی؟»



ریختن زباله، حیاط مدرسه رو کثیف می‌کنه. ندامم با مهربانی جملات پرچم رادر صدابر (میکروفون) تکرار می‌کند.

صدای دانش آموز: «چه عجب! مؤدّب شد.»
صدای پرچم (ادامه می‌دهد): «اگه توی حیاط مدرسه بدوید، ممکنه با دانش آموزان دیگه برخورد کنید.»
ندا هم با مهربانی، جمله‌ی او را تکرار می‌کند.

ندا (رو به پرچم): «آره این جواری خیلی بهتره. وای حالا دوستیم با سارا چی می‌شه؟! باید برم از دلش دریارم. امیدوارم من رو ببخشه. پرچم عزیز! می‌شه تو به جای من به بچه‌ها تذکر بدی؟»

او صدابر را جلوی پرچم می‌گذارد و در حالی که از اتاق بیرون می‌رود، با خود می‌گوید: سارا، سارا جان، من دارم میام. خواهش می‌کنم من رو ببخش. خیلی اشتباه کردم.

پایان

صدای پرچم: «از بس که بد تذکر می‌دی! این طوری دیگران رو می‌رنجونی و رفتار کسی هم اصلاح نمی‌شه.»

ندا: «من اینجا هستم که اشتباه‌های بچه‌ها رو تذکر بدم.»

صدای پرچم: «اما قرار نیست با بردن اسم بچه‌ها، آبروی اون‌ها رو ببری. تو می‌تونی با احترام و آرامش و به صورت خصوصی تذکر بدی.»

ندا: «چرا نباید با گفتن اسم کسی، به او تذکر بدم؟»
پرچم: «وقتی اسم کسی رو که اشتباه کرده در جمع اعلام می‌کنی، آبروی اون رو می‌بری و این کار خیلی بدیه.»

ندا: «واقعاً؟ پس چطوری باید تذکر بدم؟»
صدای پرچم: «یه راهش اینه که با مهربونی تذکر بدی و اسم کسی رو نبری. این طوری: دانش آموزان عزیز!

امام حسن عسکری (ع)
فرمودند:

هر کس دوست و برادر خود را
پنهانی پند دهد، او را آراسته و
اگر آشکارا پند دهد، او را
بی‌آبرو کرده است.

(بحار الانوار، ج ۷۵)

